

بسوی ناسیونالیسم

دو جنبه مبارزه با بلشویسم

دکتر محمد رضا عاملی تهرانی (آژیر) سال ۱۳۳۱

در مبارزه با بلشویسم تنها بجنبه بیگانه پرستی آن نباید توجه کرد بلکه بلشویسم بعنوان یک خطر ملی و یک هیولای فرد پرستی باید شناخته شود .
نظام اجتماعی آینده ایران بدون شک بر شالوده ناسیونالیسم استوار خواهد بود و برای استقرار ناسیونالیسم مبارزه با هر گونه خود پرستی ضروری است . امروز ملت ایران اطمینان دارد که در مبارزه نفت که جزئی از مبارزات پرداخته آینده اوست پیروز خواهد شد و اکنون مسئله بزرگتری برای آرزومندان سعادت ایرانیان مطرح شده و آن تعیین سرنوشت آینده ایرانیان و چگونگی دخالتی است که در آن باید بعمل آورد . طبیعی است که برای دخالت در آینده ایران نیز کلیه دسته های متضاد طرح نقشه مینمایند و در اینجا نیز ما با کسانی که تحت نفوذ بیگانگان قرار گرفته اند مواجه هستیم و این گروه نیز خود را برای دخالت در آینده ایران مهیا میسازند .

قدم اول برای دخالت در سرنوشت آینده پیراسته گشتن از اشتباهات است . شک نیست که ما به بیگانه پرستان اساسا برای ساخت آینده فرصت نخواهیم داد و بطور قطع و یقین میدانیم که آینده ایران از آن ایرانیان است ولی همین تربیت شدگان بیگانه پرستان ممکن است بتدریج رنگ ملی پیدا کنند و بخواهند با داشتن ریشه های فکری بیگانه در بنای ایرانی بزرگ سهمیم شوند . مبارزات اخیر نه تنها بملت ایران امیدواری قابل توجهی بخشید و او را برای بدست گرفتن زمام امور خود و خلاص یافتن از رنج بیگانگان آگاه ساخت بلکه یک حقیقت مسلم را بر همگان آشکار نمود و آن اهمیت افکار ملی و میهن پرستانه بود . ملت ایران امروز بطور قطع و یقین میداند که اندیشه های ملی و ملت خواهی و یا بعبارت بین المللی آن ناسیونالیسم تنها راه نجات و رهائی او میباشد . هیچ اصلاح طلبی

امروز شک ندارد که ناسیونالیسم تنها مکتب راهنمای مبارزات و نیز تنها مکتبی است که شالوده زندگی ملل را استوار میسازد. جریان ناسیونالیسم بقدری قوی است که بدون شک تا چندی بعد حتی بیگانه پرستان و شاید بلشویکها نیز از تظاهر بآن ناگزیر خواهند گشت. مردم بزودی بقدری با مفاهیم و احکام ناسیونالیسم آشنا خواهند شد که دیگر ابراز هیچ نظریه ای برای هیچ کس مقدور و میسر نخواهد بود مگر آنکه بآن رنگ ناسیونالیستی داده شود. بهمین جهت آن کسانی که با چشم بازو آگاهانه قوانین \times ناسیونالیسم را میشناسند نه تنها باید سعی خود را صرف بیداری دیگران و بسط و رواج اندیشه های ملی نمایند بلکه باید با بیداری بیشتر از عقاید نابابیکه بحکم اجبار رنگ ناسیونالیستی گرفته اند جلوگیری نموده و از هر راه که ممکن در مسیر باشد از انحراف جلوگیری کنند. در میان افکار و عقایدیکه از ناسیونالیسم سخت فاصله دارند ولی ممکن است ظاهر ملی پیدا کنند فکر بلشویکی است که ملت ما را نیز مانند هر ملتی تهدید میکند و لذا باید جنبه های حقیقی آنرا بخوبی شناخت باید دانست مبارزه با بلشویسم دو جنبه دارد که هیچیک از آنها قابل گذشت نیست.

۱- جنبه مبارزه با بیگانه پرستی

۲- جنبه مبارزه با فرد پرستی نقاب زده

جنبه مبارزه با بیگانه پرستی در مبارزه با بلشویسم باین معنی است که بلشویکها در هر کجا که شعبه داشته باشند آن شعبه بهر نام که باشد نوکر بی اراده ای در مقابل دستورهای مرکز یعنی مسکو است. شعبه بلشویکها چه بنام حزب کمونیست باشد چه بنام حزب توده چه بنام هوا داری صلح و چه بنام جوانان دموکرات همه و همه جز عوامل بی اراده اجرای او امر مرکز نیستند. این احزاب با تاسیسات متشکل در حقیقت و مسائلی است که اراده افراد را بکلی از آنها سلب نموده و آنها را تابع دستورهای کرملینی قرار میدهد. تشکل در این دستگاهها بمعنی سلب اراده است و تابع کور و کر دستور ها گشتن.

بوسیله این دستگاههاست که عمال بلشویسم در کشورهای دور و نزدیک اراده هزاران نفر را که میتوانند که در تعیین سرنوشت میهن خود مؤثر باشند از آنها سلب نموده و آن عده را به آلت بلا اراده مقاصد خود تبدیل میسازند. باین جهت هر فرد وابسته بتشکیلات بلشویکی بتمام معنی مثل یک فرد روسی است که او امر هیئت حاکمه روسیه را بی چون و چرا اجرا میکند باین دلیل همیشه در مبارزه با بلشویسم مبارزه با بیگانه پرستی و عمال بیگانه منظور و مستتر است. مبارزه با بلشویسم یعنی مبارزه با بیگانه پرستی - یعنی مبارزه با افرادی که از خود اراده ندارند و دستورهای یک مرکز خارجی را کور کورانه اجرا مینمایند.

ولی مبارزه با بلشویسم بغیر از جنبه بیگانه پرستی جنبه دیگری نیز دارد و آن مبارزه با ریشه های این فکر است. برای روشن شدن مطلب لازم است که توضیح مختصری داده شود: افکار و عقاید اجتماعی از نظر واحدیکه مورد توجه آنهاست بدو دسته بزرگ تقسیم میشوند. نخست آن افکاریکه حاصل و مساعی و اعمالشان بنفع فرد خاتمه مییابد و آنها را بهر صورت که باشند افکار فرد پرستی میگویند. فرد پرستی فکری است که فقط در مواقع قانونگذاری یک فرد انسانی را در نظر میگیرد و راحت و سلامت او را تأمین میکند بدون آنکه برای این فرد با فرد دیگر اصولاً فرقی قائل باشد و بدون آنکه بین وضع کنونی و آینده آنها تفاوتی در نظر گیرد. مثلاً فرد پرستها میگویند ما میخواهیم برای افراد حداقل معیشت تأمین شود حال خواه این افراد از ملتی باشند که با قدرت کافی بر سرنوشت خود تسلط دارند و خواه از ملتی که در زیر چکمه های دشمنان بسر میبرد. مسئله نان و آب اصیل است. شرافت و استقلال ملی در برابر شکم هیچ است. آسوده زیستن در نظر آنها ایده آلیست و معتقدند که باید کاری کرد که فرد آسوده زندگی کند از آنها پرسید که وضع آتی اجتماع ایده آل شما چه خواهد شد و اصولاً چرخهای این اجتماع ایده آل چرا میگردد و مقصود از زنده ماندن این بشرهای آسوده خاطر چیست - جوابی ندارند. خلاصه آنها برای یک زندگانی و اجتماع فکر میکنند که در آن افراد آسوده و مرفه باشند یعنی آرزوئی نتوانند داشته باشند و در طلب و جستجوی چیزی جامعه بصورتی در آید

که قابل دوام ابدی باشد یعنی از تکامل باز ماند این دوام ابدی در دیده فرد همیشه یک جامعه یکسان و یک تفاوت را مجسم مینموده است. جامعه یکسان و بی تفاوت فکر جدیدی نیست \times تقریباً وجود میداشته است در عصر ما این جامعه بی تفاوت و یکسان جامعه کمونیستی خوانده میشود افراد جامع الاطراف بوجود خواهند آمد که همه بهم شبیه و با هم یکسان خواهند بود و آن جامعه برای آنان خواهد ماند. این خلاصه ایست از افکار و عقاید فرد پرستها و امروز نیز هر کجا فرد پرستی باشد اگر این دلش در هوای این آرزو پرواز خواهد آمد. فرد پرستی ساده ترین و احمقانه ترین طرز نگرستن به جامعه ماست.

که در آن فرد تنها خود را می بیند نه ارتباط درونی خود را با دیگران احساس میکند و نه استعداد آتی خود را منظور میدارد. البته برای یک فرد که گذشت زمانهای ماضی هیچگونه تربیتی در او بعمل نیاورده و نیز زمان آینده ماهیت او را تغییر نخواهد داد وصول بیک جامعه یکسان و بی تفاوت و عاری از نوسان و ارتقاء ایده آل ایست ولی چنین فردی که نه گذشته داشته باشد و نه آینده در جهان واقع وجود ندارد. بعبارت دیگر تمام و عقایدیکه برای انسانهای خیالی بدون گذشته و بی آینده قانونگذاری کرده اند فرد پرستی خوانده میشوند. لزومی باثبات ندارد که بنا باین تعریف که صحیح ترین تعریف فرد پرستی است بلشویکها یکی از خطرناکترین انواع فرد پرستها هستند. البته آنها خود را بانی سوسیالیسم علمی میدانند ولی در تحلیل دقیق سوسیالیسم علمی این حقیقت آشکار میشود که فکر بلشویکها با آنکه نام سوسیالیسم دارد ولی از حدود اندیویدوآلیسم (فردپرستی) تجاوز نمیکند زیرا در اندیشه آنها نیز فرد مطلق یعنی فرد بدون گذشته و بی آینده مورد توجه است. درمقابل اندیشه فرد پرستی فکر ملی و ناسیونالیستی وجود دارد. در اندیشه ناسیونالیسم قانونگذاری برای افراد مطلق صورت نگرفته بلکه قانونگذاری برای افراد موجود است. افراد موجود نیز در سلسله موجودات زنده قرار دارند و بالطبع نظم و قوانین زیست شناسی را تبعیت میکنند. افراد انسانی بر طبق قوانین علمی موجوداتی تغییر ناپذیر نیستند بلکه دستخوش تحولات منظم و معینی میباشند و

ناموس تکامل در سلسله آنها نیز جاری است و این ناموس تکامل است که مسیر حیات آنها را تغییر میدهد. افراد کنونی در مسیر حیات گذشته نسل خود دستخوش تغییرات گشته اند و موجودیت کنونی آنها ثمره همان تغییرات است. از سوی دیگر تاریخ بشر بما نشان میدهد که افراد بصورت اقوام و ملل متشکل اند و زندگی قومی و ملی عامل مؤثر در تغییرات حیاتی نسلها و افراد است و در حقیقت سرمایه حیاتی ملتها افراد کنونی هستند و این افراد در کوره تاریخ و زندگی گذشته ملل پرورده گشته اند و از این رو بیکسانی افراد حکم نمیتوان کرد همچنانکه بیکسانی فرهنگها و تمدنها حکم نمیتوان کرد اگر فرق قبایل آفریقا با تیره های ایرانی را میخواهید بتاریخ رجوع کنید.

فرق آن سیاه با ما اینستکه از ابتدا پیدایش قوم و تبار آنها تا کنون در زندگی و حیاتشان تغییری پدید نیامده به همین عنوان که اکنون زیست میکنند صدها سال پیش نیز میزیسته اند ولی ایرانی از مراحل مشابه مراحل زیست آنها گذشته و کاخ با عظمت تمدن خود را برآورده است و بارها در کشاکش ها و جنگها فرهنگ و تمدن خود را محفوظ داشته است. بعضی مغالطه کاران وقتی سخن باینجا میرسد چنین میگویند که اگر آن سیاه آفریقائی نیز با ما زندگی میکرد هم عقل ما میشد ما با این سخن مخالف نیستیم ولی میگوئیم از آنجا که او با ما زندگی نکرده و دیگر هم زندگی کردن مانند ما برای او امکان ندارد زیرا با گذشت بزمان گذشته و راهیکه پیموده ایم. ممکن نیست و ثانیاً در آن زمان که بقول بعضی ها هم زندگانی شبیه زندگی او داشته ایم قدر مسلم اینستکه ما از آن مراحل گذشته ایم ولی آنها همچنان در مراحل نخستین باقی مانده و این خود ناشی از فرق و امتیازی میباشد.

ناسیونالیسم فرد را با تمام هستی و امتیازاتیکه گذشت زمان باو بخشیده است در نظر میگیرد و نمیتواند فرد را جز در واحد ملت ببیند و برای هر ملت حقوق و سر نوشتن خاص بحکم تاریخ گذشته او میشناسد و حقوق و وظایف افراد را در قبال نقش ملت او در نظر میآورد.

آزادی فرد در آن نیست که هر چه میخواهد بکند بلکه آزادی فرد در شرایطی

میسر است که آزادی برای ملت او میسر باشد و آزادی برای یک ملت عبارت از داشتن قدرت اعمال نظر تاریخی اوست یا بعبارت دیگر ملتی که قادر بادامه سیاست ملی است آزاد است. افراد نباید بسوی یک زیست مرفه و بی هدف سوق داده شوند بلکه آسایش و بهبود وضع افراد برای آماده شدن جهت ایفای نقش تاریخی ملت خدمت در راه تکامل فرهنگ بشری است.

در این بحث پیش از این مجال نیست که درباره فرد پرستی و ناسیونالیسم گفتگو کنیم تنها مقصود اینست که نشان دهیم بلشویسم یک رویه فرد پرستی است که در اصل با آئین ملی سرستیز دارد و اصلا یک اندیشه ضد ملی است. بنابراین باید متوجه بود که تنها مبارزه با جنبه بیگانه پرستی بلشویسم کفایت نمیکند. خطرناکتر از جنبه بیگانه پرستی جنبه ضد ملی بلشویسم است.

در مقام مقایسه میتوان گفت اگر بلشویسم جنبه ضد ملی خود را از دست بدهد جز نامی از آن باقی نخواهد ماند و در این صورت و لو اینکه جنبه بیگانه پرستی خود را داشته باشد فقط میتواند کشوری را به اسارت و بدبختی بکشاند ولی نمیتواند آن ملت را نابود کند. در صورتیکه اگر جنبه بیگانه پرستی را از دست بدهد ولی جنبه ضد ملی خود را داشته باشد از داخل ملیت را دچار انقراض میکند. و دیگر در موقع حمله بیگانه ملتی نمیماند تا از خود دفاع نماید.

سم مبلکی که امروز در جهان پراکنده گشته این فکر ابلهانه است که پاره ای میاندیشند فکر بلشویکها اگر دارای جنبه روسی نباشد مقبول و قابل پسند است و گمان میکنند اگر یک حزب کمونیستی با حفظ جمیع شئون فکری بلشویکها خود فقط عبودیت مسکو را از گردن برداشت بیک حزب ایده آل تبدیل میشود و حق خواهد داشت. با اقدامات خود دهد. در صورتیکه کلیه ناسیونالیستهای بیدار و هوشیار باید متوجه باشند که خطرناکترین افکار بلشویکها و یا بعبارت دیگر اندیشه هائیکه از فکر مارکس سرچشمه گرفته اند جنبه ضد ملی و فرد پرستی آنهاست که هر کس برای نجات جهان از جهود بازی و نجات فرهنگها از انحطاط و نجات ملتها از نابودی و انقراض وظیفه دارد تا با این هیولای مهیب نبرد کند.